فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال چهارم، شمارهٔ ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

شیرجه‌زدن در اقیانوس خیال، راه‌رفتن روی لبهٔ تیغ

نقدی بر رمان *هیولای کوه‌به‌دوش*[1]

● مهدی ابراهیمی لامع
نویسنده، پژوهشگر و منتقد ادبی، کارشناس‌ارشد پژوهش هنر/ behzad_lamei@yahoo.com

چکیده

مقالهٔ حاضر جستاری است در نقد و تحلیل کتاب *هیولای کوه‌به‌دوش*، نوشتهٔ محمدرضا شمس. از اهداف مهم این جستار بررسی و تحلیل مهم‌ترین ویژگی‌های کتاب حاضر و آشکارکردن نقاط ضعف و قوت آن است. به‌طورکلی مهم‌ترین مواردی که در این نوشتار بدان‌ها پرداخته شده؛ شامل این موارد است: بررسی ساختار کلی رمان، تحلیل شیوهٔ خاص خیال‌پردازی در رمان و بازشماری مزیت‌ها و مخاطرات آن، نگاهی به نثر و زبان رمان، بررسی پیرنگ و مضمون رمان، مخاطبان رمان، تحلیل شخصیت‌های رمان و بررسی تصویرهای رمان. درنهایت، از مباحث مطرح‌شده در مقاله نتیجه‌گیری کلی به‌عمل آمده‌است.

کلیدواژه

خیال و خیال‌پردازی، عناصر داستان، گروه سنی نوجوان، شخصت و شخصیت‌پردازی، پیرنگ.

۱. مقدمه

نسبت خیال و خیال‌پردازی به آثار ادبی و هنری مانند نسبت آب به موجودات زنده‌است. همچنان‌که بدون آب موجود زنده‌ای وجود نخواهد داشت، بدون خیال‌پردازی نیز هیچ اثر ادبی و هنری‌ای شکل نخواهد گرفت. خیال اقیانوس بی‌پایانی است که می‌توان با موج‌سواری در آن از دنیای واقعی و اغلب تکراری پیرامون جدا شد و برای مدتی به دنیاهای دست‌نیافتنی سفر کرد. برای همین است که فیلم‌ها، نقاشی‌ها و داستان‌های خیالی هواداران بسیاری دارند. بااین‌حال، موج‌سواری در این اقیانوس بی‌پایان و سفرکردن به دنیاهای خیالی برخلاف جذابیت‌های فراوان آن نه‌تنها ساده و بی‌مخاطره نیست، چه‌بسا ممکن است با فرازوفرودهای بسیاری نیز همراه باشد. دراین‌زمینه پرسش‌های مهمی مطرح است؛ این‌که به‌راستی نویسندگان ادبیات داستانی تا چه حد مجاز هستند از عنصر خیال و خیال‌پردازی در ساختار متن خود استفاده کنند؟ آیا

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال چهارم، شمارهٔ ۱۶
زمستان ۱۳۹۶
۱۸

شمس، محمدرضا. (۱۳۹۵)، *هیولای کوه‌به‌دوش (عمه گیلاس ۱)*، تصویرگر: غزاله بیگدلو، ویراستار: هدا توکلی، تهران، نشر هوپا، چ اول، ۱۸۴ ص، ۱۵۰۰۰ تومان، ۱۰۰۰ نسخه، رقعی، شابک: ۰-۱۶-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸

اصلاً حدومرزی برای خیال‌پردازی و کاربست آن در متون داستانی وجود دارد؟ آیا می‌توان میزان و معیار مشخصی برای کاربست خیال‌پردازی در داستان‌های کودک و نوجوان یافت؟... این‌ها پرسش‌هایی هستند که نگارنده می‌کوشد تا در این جستار همراه با نقد کتاب *هیولای کوه‌به‌دوش* که ارتباط تنگاتنگی با مبحث موردنظر دارد، پاسخ دهد.

همچنان‌که بدون آب موجود زنده‌ای وجود نخواهد داشت، بدون خیال‌پردازی نیز هیچ اثر ادبی و هنری‌ای شکل نخواهد گرفت

۲. خلاصهٔ رمان

در این کتاب ما با خانواده‌ای عجیب و پرجمعیت مواجه هستیم. راوی (پسر کوچک خانواده) اسماعیل نام دارد و همراه با مادر و پدر، دو خواهر و دو برادر خود و همچنین مادربزرگ و عمه‌اش زندگی می‌کند. نویسنده پس از چند داستانک کوتاه، خیالی و خنده‌دار و معرفی شخصیت‌های عجیب‌وغریبی چون هیولاها در ابتدای کتاب، به روایت زندگی راوی از زبان خودش می‌پردازد. اسماعیل پسربچه‌ای بسیار خیال‌پرداز است که به‌گفتهٔ خودش در پنجاه‌سالگی به‌دنیا آمده! او پنجاه سال توی شکم مادرش بوده و پس از تلاش‌های بسیار سرانجام با وجود مخالفت‌های اعضای خانواده از ناف مادرش بیرون می‌آید و متولد می‌شود. در نخستین اپیزودِ خیالی، او شبی همراه با خانواده‌اش به دیدار یکی از شخصیت‌های روستایی می‌رود و در راه با مردگانِ زنده‌شدهٔ قبرستان آشنا می‌شود. در یک اپیزود موازیِ دیگر راوی در خانهٔ خودش با شخصیتِ دیگری به نام دیوسالار (نوعی هیولا که خودش را به‌شکل انسان درآورده) قرار ملاقات می‌گذارد. دیوسالار خبرنگار است و به‌گفتهٔ خودش می‌خواهد از زندگی‌نامهٔ عجیب‌وغریب راوی سردربیاورد؛ راوی هم بی‌کم‌وکاست داستان زندگی خود را از آغاز تولد (پنجاه‌سالگی) برای او بازگو می‌کند و به‌همین بهانه به توصیف و روایت کشمکش‌های خیالی خود با انواع دیوها، هیولاها، آدم‌ها، موجودات و اشیاء شگفت‌انگیز می‌پردازد. درواقع، همین اپیزودهای موازی و خرده‌روایت‌ها هستند که بدنهٔ اصلی رمان را تشکیل می‌دهند.

۳. ساختار کلی رمان

کتاب *هیولای کوه‌به‌دوش* رمانی است چندتکه که به‌کمک راوی اول‌شخص به روایت زندگی پرماجرا و خیالی اسماعیل و نزدیکانش می‌پردازد. روایت‌ها در این رمان غیرخطی و پاره‌پاره هستند و می‌توان در آن‌ها برش‌های گوناگونی از زندگی راوی را مشاهده کرد. برای مثال، راوی در یک روند مشخص روایی به بازگویی زندگی واقعی خود و خانواده‌اش می‌پردازد، سپس با جهشی آگاهانه وارد دنیای مردگان می‌شود و از آن‌جا نیز سری به دنیای شگفت‌انگیز هیولاها می‌زند. این چرخه بیش‌وکم تا پایان رمان ادامه دارد؛ ازاین‌رو، مخاطب می‌تواند همزمان چند رشته از رخدادها و خرده‌روایت‌ها را با هم دنبال کند.

ژانر یا گونهٔ داستان را می‌توان فانتزی با انتزاع بالا دانست که گاهی رگه‌هایی از طنز نیز در آن وجود دارد. پس از عنصر خیال‌پردازی، آن‌چه بیش‌ازهمه در این رمان برجسته‌است، زبان و لحن راوی است که لبریز از گوشه‌کنایه‌های بامزه و خنده‌دار است. کتاب ظاهراً برای مخاطبان بالای ۱۲ سال نوشته شده‌است، بااین‌حال نشانه‌هایی در متن وجود دارند که می‌توان براساس آن‌ها این دامنهٔ سنی را به‌چالش کشید. دیگر این‌که به‌سبب کاربرد بسیار گسترده از انواع خیال‌پردازی‌ها، ساختار و پیرنگ، رمان، به‌طورکلی بر پایهٔ تغییر و تحولات آنی و لحظه‌ای استوار است نه روابط علت‌ومعلولی. بااین‌همه، این رمان دارای ویژگی‌های مهم دیگری است که در ادامه به تحلیل و بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

۴. شیرجه‌زدن در اقیانوس خیال، راه‌رفتن روی لبهٔ تیغ

همان‌طورکه پیش‌تر نیز اشاره شد، خیال و خیال‌پردازی عنصری جدایی‌ناپذیر از متون داستانی به‌ویژه در حوزهٔ کودک و نوجوان است. اصولاً خیال نیز بسان عقل و احساس ازجمله امکانات بشری است که پرورش آن می‌تواند برای انسان‌ها مزیت‌های فراوانی همچون خلق آثار ادبی و هنری و نیز تفریح و سرگرمی داشته باشد. در دنیای داستان‌نویسی این مزیت‌ها بیشتر در جهت برآورده‌ساختن حس کنجکاوی و سفر به دنیاهای عجیب و دست‌نیافتنی کاربرد دارند؛ همچنان‌که نویسندهٔ این کتاب نیز در اغلب موارد به روایت دنیاهای موازی و خیال‌انگیز و غیرواقعی پرداخته‌است؛ با این تفاوت که در دنیای خیال‌انگیز این رمان هر چیزی قابل‌تبدیل‌شدن به چیز دیگری است. برای نمونه، یک کمد می‌تواند به شکارچی هیولاها تبدیل شود، یک اسب آبی می‌تواند به یک انسان تبدیل شود و یک هیولا به یک خبرنگار! اصولاً انعطاف‌پذیری شخصیت‌ها و تبدیل‌شدن آن‌ها به موجودات جاندار و بی‌جان از ویژگی‌های برجسته و فراگیر این رمان است. دراین‌میان، شاید از همه جالب‌تر شخصیت‌های انسانی مانند عمه‌ملک (عمهٔ راوی) و اشیائی مانند خانهٔ راوی باشند که در درون متن می‌توانند به‌ترتیب به یک درخت گیلاس و یک کلاه تبدیل شوند:

«چانهٔ عمه لرزید و بیل و کلنگی جلوی پای من روی زمین افتاد. عمه گفت: این‌ها رو بردار و با کمک نرگس یه چالهٔ بزرگ توی باغچه بکن و من رو بکار. من گفتم: آخه...؛ عمه فکرم را خواند و گفت: نگران نباش. قرار نیست جایی بری. تو همین‌جا می‌مونی.

من هم مثل همیشه کنارت می‌مونم، اما به یه شکل دیگه» (ص ۱۰۶).

تبدیل‌شدن انسانی به یک درخت گیلاس و خانه‌ای به یک کلاه می‌تواند برای هر مخاطبی بسیار جالب و جذاب باشد؛ ولی آیا به‌راستی حدومرزی برای خیال‌پردازی نویسنده در متن وجود ندارد؟

آن‌چه مسلم است، در کتاب‌های داستانی مخصوص کودکان و نوجوانان می‌توان درجات گوناگونی از خیال‌پردازی را مشاهده کرد. برای نمونه، ممکن است شدت خیال‌پردازی‌ها در یک کتاب تنها به جاندارشدن اشیاء عادی یا صحبت‌کردن شخصیت‌های غیرانسانی محدود شود؛ در برخی از کتاب‌ها نیز (بسان همین کتاب) ممکن است حجم و شدت خیال‌پردازی‌ها چنان گسترده باشد که نتوان حدودوثغوری برای آن قائل شد. درهرحال، تعیین کمیت، کیفیت و حدومرز خیال‌پردازی‌ها در متون داستانی برعهدهٔ نویسنده است. نویسنده است که شخصیت‌ها، رخدادها و ارتباط ظاهری و معنایی آن‌ها را درهم می‌آمیزد تا درنهایت به متنی متعادل و تأثیرگذار دست یابد؛ بنابراین، مهم‌ترین کار نویسنده در هر اثری ایجاد تعادل میان عناصر داستانی است، ولی این تعادل هرگز به‌معنی یکسان‌بودن سهم عناصر داستانی (مانند خیال‌پردازی) در متن نیست.

منظور از تعادل، یافتن نسبت معقول و تأثیرگذاری از ظهور و بروز عناصر داستانی در متن است که براساس ارتباط و درهم‌کنش آن‌ها با یکدیگر به‌بهترین‌شکل منجر به خلق جهانی تازه شود. برای همین است که نویسندگی کار سختی است؛ زیرا نویسنده تنها براساس داشته‌های فکری، عاطفی و خیالی خویش است که به خلق جهان جدیدی از عناصر گوناگون با نسبت‌های گوناگون می‌پردازد و در این راه پرمخاطره از هیچ‌کسی جز خودش کاری ساخته نیست. به‌تعبیردیگر، کار نویسنده پی‌ریزی و ساختن جهان جدیدی است که خوانش آن برای دیگران نیز قابل‌قبول و باورپذیر باشد. این جهان باید به‌گونه‌ای باشد که مخاطب نیز بتواند پا به درون آن گذاشته و به‌قول هایدگر در آن زندگی کند: «اثر هنری طرح جهانی تازه را می‌ریزد و درعین‌حال ریشه در خاک این جهان دارد» (احمدی، ۱۳۷۸: ۵۳۲).

آن‌چه روشن است، حجم و شدت خیال‌پردازی‌ها در این رمان بسیار بالا است، تاآن‌جاکه در بسیاری از صحنه‌ها دیگر نمی‌توان حدومرزی برای آن درنظر گرفت؛ چنان‌که گویی نویسنده برای ساختن این جهان تازه و بکر، بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای چشمان خود را بسته و مستقیم در درون اقیانوس خیال شیرجه زده‌است! شیرجه‌زدن در چنین اقیانوسی می‌تواند ازیک‌سو بسیار جذاب، دل‌انگیز و ماجراجویانه باشد. دیگر و مهم‌تر این‌که برای نویسندهٔ این کتاب که پیشینهٔ پرمایه‌ای در آفرینش آثار مربوط به کودکان و نوجوانان دارد، ورود به چنین اقیانوسی هرگز نمی‌تواند و نباید بی‌دلیل و خالی از «چراها» باشد. برهمین‌اساس و با توجه به نشانه‌های موجود در متن، می‌توان دلایل گرایش نویسنده به این حجم و شدت از خیال‌پردازی را چنین عنوان کرد:

الف) پرورش خیال مخاطب: آن‌چه ازسوی نویسنده و متن بسیار بر آن تأکید شده، تغییر و تحولات تقریباً بی‌حدومرز رخدادها و شخصیت‌ها است؛ چنان‌که گویی نویسنده با این

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال چهارم، شمارهٔ ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

گونهٔ داستان را می‌توان فانتزی با انتزاع بالا دانست که گاهی رگه‌هایی از طنز نیز در آن وجود دارد

رویکرد درصدد آن بوده‌است تا با برداشتن مرزهای دست‌وپاگیر به‌نوعی مخاطب را به ورود آزادانه به دنیای خیال ترغیب و تشویق کند. شاید بتوان تاحدی این گرایش شدید را توجیه کرد؛ زیرا امروزه بنابر آن‌چه که در بازار نشر مشهود است، تنها با یک فرمول مشخص؛ یعنی یک شخصیت مثبت، یک یا چند شخصیت منفی، یک سوژهٔ دم‌دستی و اندکی چاشنی خیال می‌توان کتاب‌های چندجلدی فراوانی را روانهٔ بازار کرد. آن هم درحالی‌که خیال و خیال‌پردازی در اغلب این مجموعه‌ها تکراری و گاهی قابل‌پیش‌بینی است؛ بنابراین دست‌یابی به شیوهٔ جدیدی از خیال‌پردازی و کشف دنیاهای ناب و غیرتکراری نشان از جسارت، تیزهوشی و مهم‌تر از همه دغدغهٔ نویسنده در ایجاد تغییرات سازنده در حوزهٔ داستان‌نویسی و ادبیات کودک و نوجوان دارد.

ب) کنارگذاشتن کلیشه‌ها: در کتاب‌هایی که برای کودکان و نوجوانان نوشته می‌شوند، خیال‌پردازی‌ها اغلب محدود به صحبت‌کردن حیوانات و به‌ندرت اشیاء می‌شوند. آفرینش موجودات خیالی جدید مانند کوتوله‌ها، هیولاهای عجیب و ظهور دایناسورها و موجودات ماقبل تاریخ از دیگر ویژگی‌های این‌گونه کتاب‌ها است. رمان حاضر نیز خالی از این‌گونه خیال‌پردازی‌ها نیست، ولی ازسوی‌دیگر، این شخصیت‌ها دارای ویژگی خاصی هستند که در کمتر کتابی می‌توان مشابه آن را پیدا کرد؛ یعنی تبدیل‌شدن انواع شخصیت‌های جاندار و بی‌جان به یکدیگر که از نمونه‌های فراوان آن می‌توان به مواردی چون تبدیل‌شدن انسان به درخت، خانه به کلاه و اسب آبی به انسان اشاره کرد. به‌نظر می‌رسد که نویسنده با رویکردی جسورانه در پی دست‌یابی به نوع جدیدی از خیال‌پردازی و تجربه‌اندوزی ادبی بوده‌است؛ گونه‌ای که در برخی موارد جهان خیالی داستان‌های دیگر را پشت‌سر گذاشته و از آن‌ها فراتر می‌رود:

«من، هم می‌توانم تکثیر شوم و هم به‌سرعت هر چیزی را بشمارم و در ذهنم جمع‌وتفریق کنم و هم مثل عمه‌گیلاس با تکان‌دادن چانه‌ام جادوگری کنم... هر تکان چانه کاری انجام می‌داد و با تکان‌های دیگر فرق داشت. گاهی چند تکان را با هم قاطی می‌کردم و اتاق را به‌هم می‌ریختم. آن وقت ازیک‌طرف، وسایل اتاق به پرواز درمی‌آمدند و در و پنجره‌ها باز و بسته می‌شدند و ازطرفی‌دیگر، اشیاء توی اتاق مثل آینه، شانه، ساعت، چراغ مطالعه و چیزهای دیگر تبدیل به جانوران گوناگون می‌شدند و به این‌سو و آن‌سو می‌دویدند و با صداهای کرکننده جیغ می‌کشیدند... غلام ماهی می‌تواند دریایش را بزرگ و کوچک کند و موج‌هایی به بزرگی کوه درست کند. جن بوداده می‌تواند مثل باد بدود و مثل فرفره بچرخد و یکهو غیب شود. غیر از این‌ها هرسهٔ ما می‌توانیم نور تولید کنیم و با اشارهٔ انگشت هیولایی به بزرگی نهنگ را چند متر آن طرف‌تر پرتاب کنیم و از بین ببریم» (ص ۱۶۲).

ج) توجه به سرگرم‌کننده‌بودن متن: زمانی بس دراز نویسندگان کلاسیک و راویان و قصه‌گویان همواره درصدد آن بودند تا به‌طور مستقیم و در مواردی غیرمستقیم، تجربیات زندگی و پندها و اندرزهای خود را در قالب قصه، افسانه و اسطوره به مخاطبان خود منتقل کنند. دراین‌میان، افسانه‌ها و اسطوره‌ها به‌دلیل برخورداری از عنصر ناب خیال‌پردازی همواره از محبوبیت ویژه‌ای نسبت به سایر متون برخوردار بوده‌اند. در این رمان نیز می‌توان توجه ویژه و

آگاهانهٔ نویسنده را به بعد خیال‌انگیز و تفریحی متن مشاهده کرد؛ تاآن‌جاکه براساس شواهد، نویسنده تقریباً از هیچ موضوع و مضمون اخلاقی، تربیتی، تجربی و آموزشی در بدنهٔ رمان استفاده نکرده و تنها به تفریحی و سرگرم‌کننده‌بودن آن توجه داشته‌است؛ ازهمین‌رو، مهم‌ترین چیزی که با خوانش و پس از خوانش این رمان در ذهن مخاطب برجا می‌ماند، صحنه‌ها و لحظات سرگرم‌کننده و صرفاً تفریحی آن است؛ درست مانند شعرهای هیچانه‌ای که تنها برای سرگرم‌کردن خردسالان سروده می‌شوند. جالب این‌که خود نویسنده نیز در پایان رمان با آوردن داستانکی به نام یه هیچیه به‌گونه‌ای به هیچانه‌بودن رمان خود (توجه صرف به بعد تفریحی رمان) اعتراف کرده‌است:

«یه هیچیه بود که هیچی نبود، اما دوست نداشت که هیچی نباشه، دوست داشت یه هیچیه باشه که هیچی باشه، نه این‌که یه هیچیه باشه که هیچی نباشه، اما اون یه هیچیه بود که که هیچی نبود، با این‌که دوست نداشت یه هیچه باشه که هیچی نباشه...» (ص ۱۸۱).

درواقع ورود بی‌مهابا و کاربرد بی‌حدومرز خیال‌پردازی در متون داستانی در کنار همهٔ مزیت‌هایی که به آن‌ها اشاره شد، جهانی را به روی مخاطب می‌گشاید که خواسته یا ناخواسته او را از بند قوانین مربوط به دنیای واقعی جدا کرده و به دنیایی از خیالات محض وارد می‌کند. برخی از پیامدها و مخاطرات این ورود بی‌مهابا و البته جسورانه را می‌توان چنین عنوان کرد:

الف) جداشدن مخاطب از دنیای واقعی: رمان حاضر و داستان‌هایی ازاین‌دست به‌هرحال مخاطب را وارد دنیایی می‌کنند که ارتباط و پیوند استوار و محکمی با جهان واقعی ندارد. این امر شاید در یک یا چند مرتبه خوانش موجب تفریح و به‌نوعی پرورش تخیل و قوهٔ خیال مخاطب شود، ولی درصورت رایج و فراگیرشدن چنین رویکردی در میان سایر نویسندگان (به‌ویژه نویسندگان جوان‌تری که هنوز به‌اندازهٔ نویسندهٔ این کتاب پیشینهٔ کاری و تجربهٔ زیستهٔ کافی ندارند) می‌تواند موجب بروز هرج‌ومرج در حوزهٔ داستان‌نویسی کودک و نوجوان شود؛ چنان‌که ازاین‌پس هر نویسنده‌ای به بهانهٔ خلق دنیاهای جدید و بی‌حدومرز و با الگو قراردادن چنین کتاب‌هایی به خودش اجازهٔ نوشتن متونی را می‌دهد که به‌سختی می‌توان نشانه‌هایی از دنیای واقعی را در آن یافت! این درحالی است که هم‌اکنون نیز بسیاری از نوجوانان و در اوج ناباوری خردسالان به‌دلیل کاربست بی‌اندازهٔ لوازم الکترونیکی (رایانه، تبلت، گوشی همراه و...) از دنیای واقعی دور افتاده و به‌جای تحرک و بازی‌گوشی فقط درحال افزودن بر جِرم و وزن خود هستند! بدیهی است که آفرینش فضاها و شگردهای جدید به‌ویژه در حوزهٔ ادبیات کودک و نوجوان امری گریزناپذیر و گاهی واجب است؛ بااین‌حال این کار باید براساس تحقیق، تجربه و مهم‌تر از همه به دست نویسندگان کاربلد، دلسوز و خلاقی مانند نویسندهٔ این کتاب انجام گیرد تا آسیب‌های احتمالی آن به حداقل برسد.

ب) جدانبودن مخاطب نوجوان از واقعیت: با توجه به محدودهٔ سنی تعیین‌شده در پشت جلد کتاب، این رمان مخصوص مخاطبان بالای ۱۲ سال است؛ بااین‌حال توجه به این امر ضروری است که نوجوانان برخلاف خردسالان و کودکان (گروه سنی «الف» و «ب») که

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال چهارم، شمارهٔ ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

ورود بی‌مهابا و کاربرد بی‌حدومرز خیال‌پردازی در متون داستانی جهانی را به روی مخاطب می‌گشاید که او را از بند قوانین مربوط به دنیای واقعی جدا کرده و به دنیایی از خیالات محض وارد می‌کند

کم‌وبیش در دنیای تخیلی خود زندگی می‌کنند، تاحد زیادی با جهان و قوانین واقعی آن آشنا بوده و آن را پذیرفته‌اند؛ ازهمین‌رو، جداکردن آن‌ها از دنیای واقعی آن هم در سنی که نوجوان نیاز اساسی به مشارکت در کارهای عمومی، ابراز وجود در جمع‌های دوستانه، ارتباط با دیگران و پیداکردن دوست دارند، چندان مفید نبوده و حتی بازدارنده‌است.

ج) نیاز واقعی، نیاز کاذب: درست است که بسیاری از ناشران و نویسندگان در سال‌های اخیر برای کسب سود بیشتر به کتاب‌سازی، کلیشه‌سازی و پرداختن به خیال‌پردازی‌های دم‌دستی و بی‌تأثیر پرداخته‌اند، بااین‌حال، آیا به‌راستی زمان آن رسیده که نویسندگان جدی ادبیات کودک و نوجوان نیز رفته‌رفته از دنیای واقعی و سوژه‌های بومی جدا شده و به دنیاهای صرفاً خیالی پناه ببرند؟ آن هم درحالی‌که تا به امروز آن‌چنان‌که بایسته و شایسته است، نویسندگان به خلق آثاری با شخصیت‌های خیالی و بومی نپرداخته‌اند؟... در کشوری زندگی می‌کنیم که در هر گوشهٔ آن موضوع و سوژه‌ای بکر نهفته‌است؛ ولی شوربختانه بنابر یک سنت دیرینه که هنوز هم ادامه‌دار است، موضوعات و سوژه‌های غنی و متنوع بومی با نگاهی تحقیرآمیز نگریسته شده و به‌سادگی کنار گذاشته می‌شوند. مهم‌تر این‌که روی‌گرداندن نویسندگان از سوژه‌های بومی خواه‌ناخواه مخاطب را نیز به‌سوی سوژه‌های نامأنوس و غیربومی سوق خواهد داد. مستندات نیز نشانگر آن هستند که گرایش به خلق سوژه‌هایی بدون پشتوانهٔ اجتماعی، فرهنگی و بومی، نویسندگان، ناشران و مخاطبان را در سال‌های اخیر به سمت‌وسوی بازار خارجی برده‌است؛ چنان‌که در اقدامی بسیار تأمل‌برانگیز و بسیار شرم‌آورانه برخی ناشران داخلی (در حوزهٔ کودک، نوجوان و بزرگ‌سال) حتی از بررسی کتاب‌های تألیفی نیز سر باز می‌زنند! بدیهی است که دراین‌میان، گرایش نویسندگان باتجربه‌ای همچون نویسندهٔ این کتاب به انتخاب سوژه‌های بومی بیشترین تأثیر را بر نویسندگان کم‌تجربه و تازه‌کار خواهد داشت. بااین‌همه، خلق چنین داستان‌هایی را در حوزهٔ ادبیات کودک و نوجوان بی‌اغراق می‌توان به بندبازی یا راه‌رفتن روی لبهٔ تیغ تشبیه کرد؛ تیغی که هر آن و با هر اشتباه کوچکی ممکن است، منجر به آسیب‌های جدی شود.

۵. پیرنگ، سوژه و مضمون

اغلب در داستان‌هایی که انتزاع و خیال‌پردازی در آن‌ها شدت بالایی دارد، برای ایجاد تعادل و جلوگیری از سست‌شدن ساختارِ متن می‌توان به المان‌هایی چون مضمون، سوژهٔ مشخص و پیرنگ استوار پناه جست. این المان‌ها هریک درصورت کاربرد سنجیده می‌توانند بسان نخ تسبیح سایر عناصر داستانی را کنار هم آورده و افزون‌بر انسجام و یکپارچگی کلی متن، بر تأثیرگذاری آن نیز بیافزایند. بااین‌حال، در این رمان کم‌وبیش هیچ‌یک از عناصر نامبرده نمود آشکار و مشخصی ندارند. چنان‌که پس از خوانش کتاب، مخاطب به‌جز لحظاتی آکنده از خیال‌پردازی به مضمون و نتیجه‌گیری مشخص و آشکاری نخواهد رسید؛ زیرا تمرکز بیش‌ازاندازهٔ نویسنده به تفریحی و خیالی‌بودن متن بر سایر عناصر داستانی سایه انداخته و درعمل آن‌ها را به حاشیه رانده‌است. صحنهٔ زیر نمونه‌ای از صحنه‌های سرگرم‌کننده در این کتاب است.

«یک‌دفعه چیزی مثل جاروبرقی ما را به داخل می‌مکد و از سوراخی که وسط

متکاست می‌گذراند و روی تله‌کابینی می‌اندازد. تله‌کابین می‌لرزد و راه می‌افتد و از میان جنگلی سرسبز و پر از گیاهان عجیب می‌گذرد. یکهو دریچهٔ کف تله‌کابین باز می‌شود و ما فریاد می‌کشیم و سقوط می‌کنیم و همان‌طورکه دست‌وپا می‌زنیم از لای پرها و پنبه‌ها و کامواهایی که مادرم به زور توی متکا چپانده و هر لحظه به‌شکلی درمی‌آیند، پایین می‌رویم و روی تابی چرخان می‌افتیم. تاب ما را می‌چرخاند و می‌چرخاند و مثل گلولهٔ توپی پرتاب می‌کند و روی یک ترن هویی می‌اندازد... ترن آهسته از پیچی می‌گذرد و بالا می‌رود و باز با سرعتی سرسام‌آور از شیب تندی سرازیر می‌شود و درحالی‌که سرعتش لحظه‌به‌لحظه بیشتر می‌شود، وارد تونل باریک و تاریکی می‌شود و درهمان‌حال با ترن دیگری که به‌سرعت از روبه‌رو می‌آید شاخ‌به‌شاخ می‌شود... یک‌دفعه همه‌جا تاریک می‌شود و ترن از کنار اسکلت‌ها و مرده‌های متحرک و هیولاهای ترسناک و خون‌آشام‌ها می‌گذرد. از کنار هرکدامشان که رد می‌شویم، جان می‌گیرند و دنبالمان می‌کنند. تا به ما می‌رسند و دستشان را به‌طرف ما دراز می‌کنند، با سپری جادویی و آتشین که دورمان کشیده شده روبه‌رو می‌شوند و جیغشان درمی‌آید» (ص ۷۶-۷۸).

مخاطبِ این رمان در برخی از رخدادها مانند بازگوکردن زندگی‌نامهٔ راوی (اسماعیل) در برابر خبرنگار به‌سادگی می‌تواند خط روایت و پیرنگ طرح‌ریزی‌شده را کشف و درک کند، ولی جز این مورد خاص در سایر موارد رخدادها و کنش شخصیت‌ها روند و سیر مشخصی نداشته و بسته به پسند و سلیقهٔ نویسنده (نه روابط علت‌ومعلولی) دچار تغییر و دگرگونی شده‌اند. روی‌هم‌رفته می‌توان گفت که طرح و پیرنگ این رمان انسجام و یکپارچگی چندانی ندارد. درحقیقت، تبدیل‌شدن شخصیت‌های جاندار و بی‌جان به یکدیگر، سیال و شناوربودن خیال‌پردازی‌ها و عدم تمرکز بر انسجام و ارتباط رخدادها با یکدیگر از دلایل ضعیف یا سست‌بودن پیرنگ این رمان به‌شمار می‌روند. گذشته از موارد بالا، این رمان سوژه و موضوع مشخصی نیز ندارد. به‌راستی آشکار نیست، نویسنده براساس کدام تصویر، شخصیت یا رخداد مرکزی به بسط و گسترش رمان اقدام کرده‌است؟ آیا پیداشدن یک دماغ با دو سوراخ گنده در ابتدای کتاب سوژه و دست‌مایهٔ اصلی ساختار روایت است یا هیولاهایی که معلوم نیست چرا و چگونه سر از خانه و زندگی راوی سر در آورده‌اند؟ شاید تاحدی بتوان دست‌مایهٔ آغازین شکل‌گیری این رمان را قرار ملاقات خبرنگار (دیوسالار) با راوی برای شنیدن زندگی‌نامهٔ او دانست، ولی همین دستاویز نیز به دلیل رعایت‌نشدن روابط علت‌ومعلولی و مشخص‌نبودن پیشینهٔ ارتباط او با راوی، برای خواننده چندان مشخص و قابل‌پذیرش نیست.

با توجه به همهٔ موارد یادشده می‌توان نتیجه گرفت که به‌سبب توجه خاص نویسندهٔ این رمان به پدیدآوردن متنی صرفاً مفرح و سرگرم‌کننده (به‌کمک رخدادها و شخصیت‌های خیالی) سایر عناصر داستانی غالباً نقش و کارکرد خود را از دست داده و به‌نوعی در اقیانوس خیال‌پردازی نویسنده گم شده‌اند.

۶. نثر، زبان و لحن روایت

ازجمله نقاط قوت رمان و جذابیت آن را می‌توان نثر روان و طنزآلود و همچنین زبان زنده

ازجمله نقاط قوت رمان و جذابیت آن را می‌توان نثر روان و طنزآلود و همچنین زبان زنده و جان‌دار آن دانست

و جان‌دار آن دانست. جملات رمان اغلب ساده، گویا و کارشده هستند و می‌توانند بی‌هیچ مانعی منظور و پیام خود را به مخاطب انتقال دهند. بااین‌حال، زبان داستان از نثر آن نیز برجسته‌تر است. نویسنده با به‌کارگیری خیل عظیمی از اصطلاحات رایج، عامه، خودمانی و امروزی کوشیده‌است تاآن‌جاکه ممکن است، زبان داستان را به زبان مخاطب نزدیک کند و میان متن و مخاطب صمیمیتی دلنشین و تأثیرگذار ایجاد کند؛ چنان‌که به‌سبب وجود همین اصطلاحات و تشبیه‌های طنزآلود و خنده‌دار است که خوانش متن جذاب و کام خواننده شیرین می‌شود. تأثیرگذاربودن نثر و مهم‌تر از آن زبان داستان بیش از همه به انتخاب و چینش جملاتی ساده و سلیس و مهم‌تر از آن اصطلاحات و تشبیه‌های بامزه و تأثیرگذار مربوط می‌شوند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- مثل الاغی که بارش افتاده باشد (ص ۲۲)؛
- خیلی زود با آدم پسرخاله می‌شود (ص ۲۳)؛
- همه را مازراتی زیر می‌کند، ما را ژیان ماهاری (ص ۲۷)؛
- مثل خروسی که از زنش آنفولانزای مرغی گرفته باشد (ص ۲۹)؛
- مثل نانی که تازه از تنور درآورده باشند (ص ۳۲)؛
- مثل میزی که هیچ‌کدام از پایه‌هایش لق نیست، ساکتیم (ص ۳۴)؛
- دمش گرم! ببین در این مدت کم برای خودش چه اسکلتی شده (ص ۳۵)؛
- مثل کرگدنی که شاخش توی تنهٔ درخت گیر کرده باشد (ص ۳۶)؛
- شکم گنده‌اش مثل ایربگ ماشینی است که باز شده باشد (ص ۶۰)؛
- مثل وزغی که توی مسابقهٔ بلندترین پرش‌های دنیا شرکت کرده باشد، بالا و پایین می‌پریم (ص ۷۹).

۷. تنوع شخصیت‌ها

رمان حاضر کتابی است که براساس کشمکش‌های بیرونی شکل گرفته و به‌تعبیری رخدادمحور است؛ بنابراین طبیعی است که شخصیت‌پردازی کارکرد چندانی در آن نداشته باشد. بااین‌حال، تنوع و فراوانی شخصیت‌ها در این رمان ازجمله دلایلی است که منجر به تنوع، جذابیت و دامنه‌دارشدن رخدادها شده‌است. به‌طورکلی، در این رمان شخصیت‌ها به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف) انسان‌ها: شخصیت‌هایی مانند اسماعیل (راوی)، مادر و پدر راوی، ابراهیم، اکبر، اعظم، اکرم، مش محمود، علی‌حسین عمو، بلقیس عمه؛ عمه‌ملک، نایب علی‌مردان، سید آقا رضا، سرکار غضنفری، حشمت، نقدعلی دلاک، توکل، علی‌کرم دایی، نایب عابدین، الهه، نرگس، کاپیتان پاچوبی، ملکهٔ یک‌چشم و... چنان‌که آشکار است، شمار شخصیت‌های انسانی این رمان بسیار فراوان و متنوع است. این شخصیت‌ها اغلب مربوط به خانوادهٔ راوی یا بستگان و آشنایان دور و نزدیک او هستند و بسیاری از آن‌ها نقش و کارکردی محدود ولی تأثیرگذار دارند.

ب) هیولاها: شخصیت‌های هیولایی این رمان ازجمله شخصیت‌های کلیدی، تأثیرگذار و

جذابی هستند که قسمت اعظمی از رمان براساس آن‌ها شکل گرفته و درواقع نبود آن‌ها منجر به ازهم‌پاشیدن کامل رمان خواهد شد. برخی از مهم‌ترین هیولاهای این کتاب عبارت‌اند از گرگاسب (گرگ- اسب)، خبوک خون‌خوار، مرتات کوه‌به‌دوشِ کوره دهان، سحران دریاروندە، دیوسالار، هاساور سه شکم و...

ج) شخصیت‌های جاندار و غیرجاندار تبدیل‌شونده: مانند خانۀ راوی، کمد خانۀ راوی، جن بوداده، غلام ماهی (دوست راوی که دراصل یک اسب دریایی همه‌رنگ و سی‌وسه سانتی‌متری است)، عمه‌گیلاس (همان ملک عمه، عمۀ راوی که در ادامه به درخت گیلاس تبدیل می‌شود)، یک منِ دیگر (همان راوی است که به چندین منِ جورواجور دیگر تکثیر می‌شود) و...

بدیهی که تنوع شخصیت‌ها و شمار فراوان آن‌ها در این رمان امکان شخصیت‌پردازی دقیق و جزئی را به نویسنده نمی‌دهد (که البته نیازی هم به این کار نیست). بااین‌حال، نویسنده در جای‌جای متن به مخاطب ثابت کرده که می‌تواند از هریک از این شخصیت‌ها به نسبت‌های گوناگون و بسته به نقش و کارکرد آن‌ها استفاده‌ای بهینه کند. درمجموع، نویسنده کارکرد خوبی از شخصیت‌ها گرفته‌است؛ به‌ویژه که برخی از آن‌ها مانند غلام‌ماهی و عمه‌گیلاس قابلیت تبدیل‌شدن به موجوداتی چون اسب آبی و درخت را گیلاس را دارند.

۸. مخاطب و گروه سنی رمان

برای دست‌یابی به بهترین نتایج، کتاب‌های مخصوص کودکان و نوجوانان به گروه‌های سنی متفاوتی تقسیم شده‌اند. این گروه‌های سنی عبارت‌اند از:

گروه سنی الف: سال‌های پیش از دبستان؛

گروه سنی ب: سال‌های آغاز دبستان (اول، دوم و سوم)؛

گروه سنی ج: سال‌های پایانی دبستان (چهارم، پنجم و ششم)؛

گروه سنی د: دورۀ راهنمایی یا آغاز نوجوانی (هفتم و هشتم و نهم)؛

گروه سنی ه: دورۀ دبیرستان یا مرحلۀ دوم نوجوانی (دهم، یازدهم و دوازدهم). (براساس جدیدترین گروه‌بندی انجام‌شده برگرفته از سایت ویکی‌پدیا).

دسته‌بندی گروه‌های مختلف سنی در برخی منابع اندکی با موارد فوق متفاوت است، ولی آن‌چه اصل و اساس تحلیل این بخش را شامل می‌شود، اشارۀ مستقیم پشت جلد کتاب به مخاطبان اصلی این کتاب یا نوجوانان بالاتر از دوازده سال (۱۲+) است. چنان‌که با توجه به مستندات درون متن می‌توان تاحد زیادی محتویات این رمان را مغایر با شرایط گروه سنی اعلام‌شده دانست. مخاطبان نوجوان بالای ۱۲ سال به‌طورکلی دارای ویژگی زیر هستند:

«توجه به جنس مخالف، تشدید فعالیت‌های بدنی در پسران و گوشه‌گیری در دختران (نیاز به کتاب‌هایی که تعدیل روانی به‌وجود بیاورند)، تجسس برای یافتن فلسفۀ صحیح زندگی و مسائل انسانی، علاقه‌مندی به داستان‌های واقعی انسانی و حتی کتاب‌های سادۀ فلسفی، علاقه‌مندی به اکتشافات و اختراعات، مطالب علمی و تحقیقی، توجه به آینده و مشاغل گوناگون

با خوانش رمان می‌توان دریافت که خیال‌پردازی‌ها نه در سطح مخاطب بالای دوازده سال که در حد کودکان گروه سنی «ج» دبستان است

و... (حجازی، ۱۳۸۷: ۶۸-۶۹).

با خوانش کلی این رمان می‌توان دریافت که خیل عظیم تخیلات و خیال‌پردازی‌ها نه در سطح مخاطب بالای دوازده سال که در حد کودکان گروه سنی «ج» یا کلاس‌های اول تا سوم دبستان است. مواردی همچون تبدیل‌شدن شخصیت‌ها به شخصیت‌های نامتجانس دیگر، کنارنهادن قوانین علت‌ومعلولی در پیرنگ و ساختار روایت، توجه بیش‌ازاندازه به عالم خیال و فانتزی به همراه شرایط خاص زبان داستان که بیشتر مناسب گروه سنی «ج» است، همگی نشان از آن دارند که گروه سنی درج‌شده در پشت جلد کتاب (بالای ۱۲ سال) با مخاطبان اصلی آن همساز و هماهنگ نیست.

نکتهٔ دیگر این‌که حتی اگر مخاطبان این کتاب را گروه سنی «ج» بدانیم، درآن‌صورت نیز کاربرد برخی واژه‌ها و جملات خارج از درک آن‌ها بوده و همین جملات یکدست‌بودن متن و کارکرد آن را دچار اشکال می‌کنند. برای نمونه، در صفحهٔ ۳۰ راوی به‌طور مختصر و گذرا به بازگویی معنای کمونیست پرداخته‌است؛ درحالی‌که ورود کودکان ۷ تا ۹ سال به این موارد امری نادرست، غیرعلمی و دربردارندهٔ آسیب‌های روحی و برداشت‌های گمراه‌کننده خواهد بود. خلاصه این‌که این رمان با زبان بسیار دلنشین و گیرای خود بیشتر برای گروه سنی «ج» مناسب است تا مخاطبان بالای ۱۲ سال. بااین‌حال، برای تأثیرگذاری بیشتر همچنان نیاز به ویرایش و حذف و اضافهٔ برخی از جملات در درون متن دارد.

۹. تصویرسازی

تصاویر در هر متنی به‌طورکلی دو گرایش عمده دارند: نخست تصاویری که مکمل متن بوده و درپی آن هستند تا فهم و درک نوشتار را برای مخاطب ساده و آسان کنند. این‌گونه تصاویر به همان مواردی اشاره می‌کنند که مخاطب با خوانش متن قادر به تجسم یا درک درست صحنهٔ موردنظر نیست؛ یا این‌که متن ممکن است دارای چندین وجه معنایی باشد که دراین‌صورت نیز تصویر ارائه‌شده هدف و کارکردی جز راهنمایی و یاری مخاطب برای رسیدن به معنای اصلی متن نخواهد داشت؛ رویکرد دوم مربوط به تصاویری است که به‌طور مستقل قادر به انتقال مفهوم و معنی خود هستند. این‌گونه تصاویر هرچند که براساس متن کشیده می‌شوند، ولی بدون خواندن متن نیز می‌توانند به‌تنهایی مفهوم و هدف خود را بیان کنند.

از تصاویر فراوان این کتاب می‌توان چنین استنباط کرد که اغلب آن‌ها مربوط به گروه اول هستند؛ یعنی تصاویری که براساس متن نوشته شده و تنها درصدد رفع ابهامات یا کامل‌کردن معنی آن هستند. بااین‌حال، این کارکرد به‌دلایلی چون عدم وضوح برخی از تصاویر، کیفیت پایین چاپ تصاویر، نامفهوم‌بودن برخی از تصاویر و ناهماهنگ‌بودن برخی دیگر از آن‌ها با متن و پرداخت‌های گاه‌گاه ناکافی روی‌هم‌رفته موجب کم‌اثرشدن تصاویر و درنتیجه هدررفتن بخشی از ظرفیت تصویری کتاب شده‌است؛ تاآن‌جاکه از میان این‌همه تصویر تنها معدودی توانسته‌اند موضع‌گیری مشخص شخصیت‌ها و حالات درونی و بیرونی آن‌ها یا صحنهٔ مربوط به متن را به نمایش بگذارند. تصاویر زیر، برخی از تصاویر کتاب هستند.

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال چهارم، شمارهٔ ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

مخاطب این کتاب به‌جز لحظاتی آکنده از خیال‌پردازی به مضمون و نتیجه‌گیری مشخص و آشکاری نخواهد رسید

تصویر روی جلد

تصویر ص ۳۱

تصویر ص ۳۹

تصویر ص ۵۵

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال چهارم، شمارهٔ ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

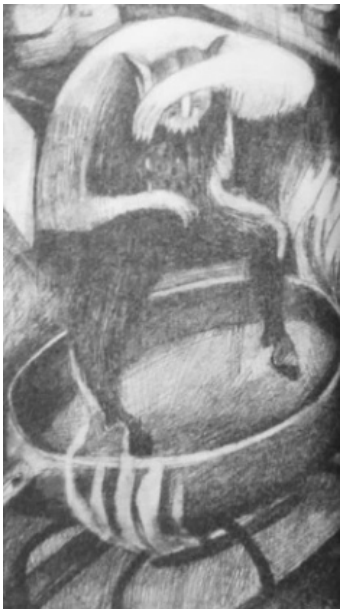

تصویر ص ۷۳

تصویر ص ۹۱

تصویر ص ۱۳۲

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال چهارم، شمارهٔ ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

این رمان ازنظر کارکرد ادبی، اجتماعی، آموزشی، تربیتی و پرورشی حرفی برای گفتن ندارد

۱۰. نتیجه‌گیری

کتاب *هیولای کوه‌به‌دوش* رمانی است در ژانر فانتزی-خیالی که مهم‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی آن بالابودن حجم و شدت خیال‌پردازی‌ها است؛ چنان‌چه این ویژگی سایر عناصر داستانی را تحت‌تأثیر خود قرار داده و به‌نوعی آن‌ها را محو یا کم‌رنگ کرده‌است. رمان حاضر داستانی رخدادمحور است که مهم‌ترین کارکرد و هدف آن سرگرم‌کردن مخاطب به‌کمک انواع خیال‌پردازی‌های ناب و خلاقانه است؛ بنابراین عناصری مانند شخصیت‌پردازی، موضوع، مضمون و پیرنگ نمود مشخص و پررنگی در آن ندارند.

ازجمله نقاط قوت این رمان می‌توان به نثر ساده، گویا و زبان داستانی کارشده و تأثیرگذار آن اشاره کرد. افزون‌براین، نویسنده گاهی اصطلاحات و تشبیه‌هایی را به‌کار برده‌است که تأثیر فراوانی در جذاب‌شدن رمان داشته‌اند. از یک نگاه جسارت نویسنده در تجربه‌کردن دامنهٔ وسیع و جدیدی از خیال‌پردازی‌های بکر و شگفت‌انگیز درخور توجه و ستودنی است. هدف از این تجربهٔ خطیر را می‌توان در مواردی چون دست‌یابی به شیوهٔ جدیدی از داستان‌پردازی، پرورش تخیل مخاطب، کنارزدن کلیشه‌ها، توجه ویژه به بعد تفریحی داستان و پی‌ریزی جهانی براساس تخیل ناب و بی‌حدومرز خلاصه کرد؛ ازاین‌رو، این تجربهٔ جدید را می‌توان به‌نوعی شیرجه‌زدن نویسنده در اقیانوس بی‌کران خیال تعبیر نمود.

ازسوی‌دیگر، تمرکز بیش‌ازاندازهٔ نویسنده روی خیال‌پردازی با شدت، حجم و تنوع بسیار بالا مخاطرات بالقوه‌ای را برای این متن پدید آورده که مهم‌ترین آن‌ها جداشدن مخاطب از دنیای واقعی و امکان به‌وجود آمدن نوعی هرج‌ومرج در داستان‌نویسی به‌ویژه توسط نویسندگان کم‌تجربه و تازه‌کار در آینده است. این امر زمانیِ اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند که نویسندگان بخواهند این‌گونه داستان‌های صرفاً خیالی را برای گروه‌های سنی نوجوان بنویسند.

تأکید و اصرار بر نزدیک‌شدن این داستان‌ها به هیچانه‌هایی که معمولاً به‌شکل شعر و تنها برای تفریح خردسالان سروده می‌شوند، افزون‌بر نادیده‌گرفتن شرایط سنی نوجوانان، ممکن است آن‌ها را به خیال‌بافی و فرار از واقعیات ضروری جامعه ترغیب کند. از این دیدگاه می‌توان جسارت نویسنده در ورود به جهان خیالی را به راه‌رفتن روی لبهٔ تیغ تعبیر کرد؛ زیرا اگر چنین متونی به دست نویسندگان تازه‌کار و کم‌تجربه نوشته شوند، آسیب‌های آن در درازمدت هم برای جامعهٔ ادبی و هم برای مخاطب بیشتر از مزیت‌هایش خواهد بود.

نکتهٔ پایانی این‌که تصاویر کتاب با وجود نشانه‌هایی از خلاقیت، درمجموع، چه ازنظر فرم و ساختار بصری و چه ازنظر کیفیت پرداخت در حد ضعیف تا متوسط هستند. مهم‌ترین دلیل این وضع عدم وضوح تصاویر و چاپ نامناسب آن‌ها، نامفهوم‌بودن برخی از تصاویر و همچنین ناهماهنگ‌بودن برخی دیگر از آن‌ها با متن است.

به‌طور خلاصه این رمان ازنظر ایجاد لحظاتی مفرح و سرگرم‌کننده، بسیار درخور توجه و چه‌بسا کم‌نظیر است. بااین‌حال، ازنظر کارکرد ادبی، اجتماعی، آموزشی، تربیتی و پرورشی حرفی برای گفتن ندارد. درصورت تمایل به نوشتن چنین داستان‌هایی، این امر باید به دست نویسندگان باتجربه‌ای چون نویسندهٔ این کتاب انجام گیرد تا همان‌گونه که پیش‌تر از این نیز اشاره شد، آسیب‌های احتمالی آن به حداقل برسد.

فصلنامهٔ نقد کتاب
کودک و نوجوان
سال چهارم، شمارهٔ ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

پی‌نوشت

۱. این نقد فقط برای جلد اول کتاب است و ممکن است برای سایر جلدها صدق نکند.

منابع

حجازی، بنفشه. (۱۳۸۷)، *ادبیات کودکان و نوجوانان، ویژگی‌ها و جنبه‌ها*، چ دهم، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
احمدی، بابک. (۱۳۷۸)، *حقیقت و زیبایی*، چ چهارم، تهران، نشر مرکز.
سایت ویکی‌پدیا.